

کاوشی نوین در پویایی بافت و تحول معنایی واژگان قرآن؛ کلید فهم عمیق تر متون دینی

علی بیگدلی

استادیار گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

bigdeli462@cfu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله علمی - پژوهشی صفحه (۴۱ - ۶۴) دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۷ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۶	با وجود اهمیت مسلم «بافت» در معناکاوی قرآن، پژوهش‌های پیشین بیشتر توصیفی بوده، فاقد یک مدل تحلیلی-کاربردی منسجم می‌باشند. هدف این پژوهش، پاسخ به این خلأ نظری از طریق طراحی و اعتبارسنجی «الگوی سیزده کارکردی بافت» برای تحلیل «پویایی‌شناسی معنایی» در قرآن کریم است. این پژوهش با روشی تحلیلی-تبیینی و با تلفیق مبانی علوم قرآنی و زبان‌شناسی نوین (معناشناسی و کاربردشناسی)، به مدل‌سازی نقش «بافت» می‌پردازد. نوآوری اصلی این الگو، ارائه طبقه‌بندی جامعی است که سیزده کارکرد دقیق «بافت» را در چهار سطح «معنایی»، «نحوی»، «کاربردشناختی» و «گفتمانی» صورت‌بندی می‌کند و «بافت» را از یک قرینه کمکی به یک ابزار تحلیلی نظام‌مند ارتقا می‌دهد. این مدل علاوه بر کارکردهای شناخته‌شده، ابعاد نوینی همچون تعیین «کنش‌گفتاری» و نقش آن در «شکل‌دهی شبکه معنایی» متن را تبیین می‌کند که با این انسجام، در پژوهش‌های پیشین سابقه نداشته است. این الگو چهارچوبی کاربردی برای مفسران و مترجمان ارائه می‌دهد.
کلیدواژه‌ها	بافت، معناشناسی قرآن، پویایی‌شناسی معنایی، الگوی سیزده کارکردی، تحلیل گفتمان.

طرح مسئله

فهم دقیق و روشمند واژگان قرآن کریم و ردیابی «پویایی‌شناسی معنایی»^۱ آن‌ها در بستر متن، یکی از چالش‌های بنیادین در حوزه مطالعات هرمنوتیک قرآنی محسوب می‌شود. رهیافت‌های مبتنی بر تقلیل‌گرایی لغوی که تنها به معانی معجمی و ظاهری الفاظ اکتفا می‌کنند، در مواجهه با این پویایی ناکارآمد بوده، مستعد تولید تفاسیر ناصحیح و برداشت‌های سطحی می‌باشند. این امر از آنجا ناشی می‌شود که معنای یک واحد واژگانی، پدیده‌ای ایستا و منفرد نیست، بلکه در تعامل مستمر با محیط متنی خود شکل می‌گیرد. در کانون این چالش، مفهوم «بافت»^۲ قرار دارد.

معنای هیچ کلمه‌ای در انزوای معنایی تحقق نمی‌یابد، بلکه محصول شبکه‌ای پیچیده از روابط درون‌متنی^۳ - همچون سیاق کلام^۴، ساختارهای نحوی و روابط هم‌نشینی واژگان - و روابط برون‌متنی^۵ - مانند اسباب نزول، شرایط تاریخی-فرهنگی مخاطبان اولیه، و فضای گفتمانی حاکم - است. این عوامل فرازبانی و متنی، در کنار یکدیگر، چهارچوبی را فراهم می‌آورند که دلالت‌های بالقوه یک واژه را تحدید کرده، معنای مرجح و واقعی آن را در یک کاربرد خاص مشخص می‌نمایند. با وجود اذعان عمومی به محوریت «بافت»، رویکرد غالب در مطالعات تفسیری، بیشتر به کاربرست شهودی و غیرمدون آن محدود مانده است. فقدان یک الگوی تحلیلی منسجم که کارکردهای متعدد «بافت» را صورت‌بندی کرده، سازوکار تأثیر آن بر معنا را به دقت تبیین نماید، یک خلأ روش‌شناختی جدی است که دقت و اعتبار تفاسیر را با چالش مواجه می‌کند. ازاین‌رو، پژوهش حاضر در صدد است تا با فراتر رفتن از این رویکرد کلی‌نگر، به این خلأ پاسخ دهد. هدف اصلی، ارائه یک چهارچوب علمی و نظام‌مند برای تحلیل نقش «بافت» در فرایند شکل‌گیری و

1. Semantic Dynamics.
2. Context.
3. Intertextual.
4. Co-text.
5. Extra textual.

تطور معنای واژگان قرآنی است. برای نیل به این مقصود، از یک روش شناسی تحلیلی-تبیینی و میان رشته‌ای بهره گرفته شده که در آن، ابزارهای مفهومی برآمده از معناشناسی و کاربردشناسی نوین با مبانی کلاسیک علوم قرآنی (نظیر تحلیل سیاق و بررسی اسباب نزول) تلفیق می‌گردد. درنهایت، این مطالعه می‌کوشد با ارائه معیارهای دقیق و مبتنی بر «بافت»، زمینه را برای فهمی عمیق تر و دقیق تر از متن مقدس فراهم آورد و از کژفهمی‌ها و سوءتفسیرهای ناشی از نادیده گرفتن این عنصر حیاتی بکاهد.

۱. مبانی نظری، چهارچوب تحلیلی و معرفی الگو

برای گذار از برداشت‌های ذوقی به فهم روشمند قرآن، به تبیین دقیق جایگاه «بافت» نیازمندیم. در این بخش، ابتدا مبانی مفهومی «بافت» در دو حوزه علوم قرآنی و زبان شناسی تبیین شده، سپس با نقد پیشینه، ضرورت تدوین یک الگوی جامع اثبات می‌گردد و درنهایت، «الگوی سیزده کارکردی» به عنوان چهارچوب نظری پژوهش معرفی می‌شود.

۱-۱. مبانی مفهومی بافت در مطالعات قرآنی و زبان شناسی

از منظر معناشناسی، «بافت» مجموعه‌ای از نشانه‌های درون متنی و برون متنی است که دایره معانی احتمالی یک واژه را تنگ تر کرده، مشخص می‌کند که در این جایگاه خاص، کدام یک از وجوه معنایی آن مد نظر است. این انعطاف پذیری واژه در برابر «بافت»، زیرساخت اصلی پدیده‌های «تعدد معانی» و «تحول معنایی» محسوب می‌شود (صفوی، ۱۳۹۱: ۶۱). بنابراین «بافت» به عنوان یک سازه چندبُعدی در نظر گرفته می‌شود که در تعامل با یکدیگر، قاب معنایی واژه را می‌سازند. این ابعاد عبارت‌اند از:

الف. بافت خُرد^۱: یا «سیاق»، شامل واحدهای زبانی مجاور (هم نشین‌ها) که مؤلفه‌های معنایی خاصی از واژه را برجسته می‌کنند؛ مانند: معنای «ید» در ترکیب «یَدُ الْفَأْسِ».

ب. بافت کلان^۲: شامل کلّ سوره، و درنهایت، کلّ قرآن به عنوان یک «متن منسجم» که

1. Micro-context.
2. Macro-context.

یک چهارچوب فرامعنا^۱ ایجاد می‌کند.

ج. بافت موقعیتی^۲: شامل شرایط نزول (اسباب النزول)، مخاطب و هدف گفتار که در تعیین «کنش گفتاری» آیه تعیین‌کننده است.

د. بافت فرهنگی-تاریخی^۳: شامل «پیش‌فرض‌های فرهنگی» جامعه عربستان در عصر نزول که برای درک دلالت‌های ضمنی واژگان ضروری است؛ مانند درک مفهوم «جمل» به عنوان طناب ضخیم.

قابلیت استفاده از «بافت» تا جایی است که با قرائن قطعی دیگر در تعارض نباشد و بتواند به صورت منطقی و مستدل معنای مرجح را در موارد ابهام، اجمال یا تعدد معانی مشخص نماید. این پژوهش دامنه شمول خود را بر تحلیل این ابعاد در فرایند تفسیر قرآن متمرکز کرده است.

تمرکز این پژوهش بر عنصر «بافت»، نوعی کوشش برای مطالعه‌ای پدیدارشناسانه است. این رویکرد شباهت بسیاری به راهبرد معروف «در پرانتز گذاشتن» در فلسفه هوسرل دارد؛ راهبردی که در آن قضاوت‌های پیشین نادیده گرفته می‌شوند. در اینجا نیز تلاش می‌شود تا پیش‌فرض‌های کلامی و تحمیل‌های بیرونی به تعلیق درآیند تا بتوان دلالت‌های معنایی را تنها بر اساس آنچه خود متن و قرائن درون‌ساختاری آن (سیاق) نشان می‌دهند، استخراج کرد (عبدالبدیع، ۱۴۰۹: ۶۹).

برای فائق آمدن بر ابهام معنایی واژگان، تحلیل «بافت» بر معنای اولیه و لغوی ارجحیت دارد. دلالت الفاظ مطلق نیست و فهم صحیح آن همواره منوط به در نظر گرفتن ساختار کلام است (ترکاشوند و ناگهی، ۱۳۹۲: ۶۲). به عنوان نمونه، ابهام در واژه «بحر» (با معانی حقیقی «دریا» و مجازی «دانشمند») تنها از طریق تحلیل سیاق جمله و نشانه‌های زبانی موجود در آن رفع می‌گردد؛ چنان‌که وجود قرینه‌ای مانند «استمع إلی حدیثه» معنای مجازی را متعین می‌کند (رجبی، ۱۳۸۳: ۹۲؛ شاکر، ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۳؛ حکیم، ۱۴۱۷: ۲۱۸-۲۱۹).

1. Meta-meaning Framework.
2. Situational Context.
3. Cultural-Historical Context.

با این حال، تعیین کنندگی «بافت» تنها محدود به نشانه‌های درون متنی یا همان هم‌متن نیست، بلکه مؤلفه‌های برون متنی، نظیر بافت موقعیتی را نیز در بر می‌گیرد. تمایزات زبانی بازتابی از نیازهای ارتباطی و محیط زیستی جوامع است. همان‌طور که درک متون ادبی جهان، مانند تشبیهات شکسپیر، نیازمند درک بافت فرهنگی و جغرافیایی زمانه اوست یا تنوع واژگان برای «برف» در زبان اینوکتیتوت (یکی از گویش‌های اصلی اسکیموها در مناطق قطبی)، برای «شتر» در عربی، یا وجود یک واژه برای سه مفهوم «ملخ، خلبان و هواپیما» در زبان هوپی (زبان سرخپوستان بومی آریزونا، آمریکا)، همگی نشان‌دهنده این وابستگی عمیق میان زبان و فرهنگ می‌باشند (مطوری و مسعودی صدر، ۱۳۹۵: ۱۳). بنابراین معنای واژه به شدت به «بافت» وابسته است (برای تفصیل این بحث در آثار معناشناسان، بنگرید به: عمر، ۱۹۹۸: ۷۲).

فهم دقیق آیات قرآن نیز مستلزم آگاهی از فرهنگ عصر نزول است. بافت موقعیت که مفهومی فراگیرتر از اسباب النزول است، نقشی حیاتی در پیوند متن با واقعیت ایفا می‌کند. قرآن کریم بارها به آداب، سنت‌ها، عقاید و شرایط اجتماعی عصر نزول ارجاع می‌دهد و فهم دقیق آیات، مستلزم آگاهی از فرهنگ آن دوران است (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۹۵). درواقع، تدبیر در قرآن نیازمند توجه به بافت‌های متغیری است که طی ۲۳ سال نزول، بر کلام الهی تأثیرگذار بوده‌اند (سیدی، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۲).

از منظر مبانی نظری، رویکرد این پژوهش تلاش برای هم‌گرایی میان «اصول فقه سنتی» و «زبان‌شناسی مدرن» است. اگرچه خاستگاه معرفت‌شناختی اصول فقه بر پایه نظریه «وضع» است و رویکردهای مدرن معنا را پدیده‌ای پویا می‌دانند، این پژوهش به دنبال اثبات هم‌ارزی فلسفی نیست، بلکه رویکردی «توصیفی-کارکردی» دارد. اصولیون با تفکیک میان «اراده استعمالی» (متکی بر وضع) و «اراده جدی» (متکی بر قرائن)، عملاً پلی به سوی بافت‌گرایی مدرن زده‌اند. بنابراین، بازخوانی مفاهیم تخصیص و تقييد در این پژوهش، تلاشی است برای تبیین سازوکار تأثیرگذاری قرائن بر شکل‌گیری معنای نهایی.

براساس اصل بنیادین «وابستگی معنا به بافت»^۱، تعیین دلالت یک واحد واژگانی در انزوا از ساختار گزاره‌ای که در آن به کار رفته، امری ناممکن است؛ همان‌گونه که فهم یک گزاره نیز در گرو تحلیل بافتار متنی کلان آن قرار دارد. بر این مبنا، هر معنایی که برای یک مؤلفه واژگانی در نظر گرفته می‌شود، باید در «انسجام کامل معنایی»^۲ و سازگاری دلالتی با دیگر عناصر نحوی و معنایی جمله باشد.

تجلی بارز این مکانیسم معنا ساز را می‌توان در واژه «سکینه» در قرآن کریم مشاهده کرد: هسته معنایی اولیه این واژه بر «آرامش و طمأنینه قلبی» دلالت دارد که در بافتاری با کارکرد روان‌شناختی، مانند آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» (فتح/۴)، این معنای درون‌ذهنی فعلیت می‌یابد. با این حال، هنگامی که همین واژه در یک بافتار سیاسی-نظامی و در زمینه یک رخداد تاریخی مشخص (جنگ) قرار می‌گیرد، چنان‌که در آیه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ» (فتح/۲۶) مشاهده می‌شود، دلالت آن از سطح یک حالت روانی محض فراتر می‌رود. در این بافت موقعیتی، «سکینه» به یک نیروی الهی فعال و کارگزار بدل می‌شود که پیامدهای عینی و بیرونی؛ مانند ثبات قدم در میدان نبرد و زمینه‌سازی برای پیروزی را به همراه دارد و به مصداقی از «نصرت تشریعی» تبدیل می‌گردد. درواقع، بافت موقعیتی (جنگ)، مؤلفه معنایی «ثبات بخشی عینی و راهبردی» را بر هسته معنایی «آرامش درونی» می‌افزاید و بدین ترتیب، حوزه دلالتی واژه را از یک مفهوم صرفاً روان‌شناختی به یک مفهوم راهبردی - الهیاتی ارتقا می‌دهد.

این تأثیر تعیین‌کننده بافت، تنها به سطح تحلیل واژگان منفرد محدود نمی‌شود و در ساختارهای صرفی نیز به وضوح قابل مشاهده است. تحلیل کارکرد صیغه‌های مبالغه در قرآن کریم، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک ساختار صرفی واحد می‌تواند حامل قطب‌های معنایی-کاربردی متضاد باشد. ساختار صرفی مبالغه، مانند وزن «فَعَّال»، فی‌نفسه تنها بر شدت و تکرار دلالت می‌کند؛ اما جهت‌گیری ارزشی آن - خواه ستایش یا

1. Context-Dependency.
2. Semantic Coherence.

نکوهش - وابسته به بافتار گفتمانی است. برای نمونه، صیغہ «فَعَال» در آیہ ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ (حجر/۸۶)، در وصف خداوند به کار رفته و بر کمال قدرت و خلاقیت بی نہایت او (مدح) دلالت دارد. در نقطہ مقابل، ہمین ساختار صرفی در آیہ ﴿بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ﴾ (قمر/۲۵)، برای وصف منکران به کار رفته و بر عمق انحراف اخلاقی و نہایت ناسپاسی (ذم) تأکید می کند. بدین سان، این بافت کلامی و موضوعی است کہ به یک ساختار صرفی ثابت، نیروی کنش گفتاری کاملاً متفاوتی می بخشد و جهت معنایی آن را از مدح به ذم تغییر می دهد.

تأثیر فراگیر «بافت» از سطح صرف هم فراتر رفته، به حوزه نحو نیز گسترش می یابد؛ جایی کہ می تواند نقش دستوری عناصر جملہ را بازتعریف کند. آیہ ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ (توبہ/۱۰۳) نمونه ای برجستہ از این پدیده است. در یک تحلیل نحوی منفک از «بافت»، «صَلَاتَكَ» می تواند به عنوان مفعول مطلق تأکیدی برای فعل «صَلِّ» در نظر گرفته شود کہ تنها بر انجام عمل «دعا کردن» تأکید می کند. با این حال، با ارجاع به بافت موقعیتی و فقهی - عبادی آیه - کہ درباره گرفتن صدقہ (زکات) برای تطہیر مؤمنان از گناہان است - ماہیت «صلاة» از یک دعای عام به یک دعای خاص؛ یعنی «دعای طلب مغفرت (استغفار)»، تخصیص می یابد. این تخصیص معنایی، مستقیماً نقش نحوی «صَلَاتَكَ» را از مفعول مطلق تأکیدی به مفعول مطلق نوعی (بیانی) تغییر می دهد. در این جایگاه، این کلمہ دیگر تنها عمل را تأیید نمی کند، بلکه نوع و کیفیت آن را مشخص می نماید. از این رو ترجمہ دقیق گزارہ چنین خواهد بود: «برای آنان بہ شیوہ استغفار دعا کن؛ چراکہ این نوع دعای تو (دعای استغفار) مایہ آرامش آن ہاست». این تحلیل نشان می دهد کہ چگونه یک بافت فرازبانی (فقهی و موقعیتی) می تواند یک ابہام نحوی را برطرف کردہ، نقش دستوری یک عنصر را بازتعریف کند و بہ فہمی دقیق تر از کنش گفتاری مورد نظر آیه بینجامد.

تحلیل این سہ نمونه در سہ سطح متفاوت نشان می دهد کہ چہارچوب تحلیل «بافت»، ابزاری کارآمد برای فراتر رفتن از معنای ہستہ ای و ورود بہ لایہ های پیچیدہ

معنایی متن است. این چهارچوب نه تنها به غنی سازی معنای واژگان کمک می کند (نمونه «سکینه»)، بلکه جهت گیری ارزشی ساختارهای صرفی را تعیین (نمونه صیغه مبالغه) و حتی نقش های نحوی را در سطح جمله بازتعریف می کند (نمونه «صلاتک»).

۲-۱. نقد پیشینه و تبیین خلا: گذار از «کلی گویی نظری» و «توصیف های موردی» به «مدل سازی روشمند»

مروری تحلیلی بر ادبیات موجود در حوزه معناشناسی و سیاق، آشکار می کند که اگرچه حجم قابل توجهی از پژوهش ها به اهمیت «بافت» پرداخته اند، این مطالعات بیشتر در دو پارادایم کلی متوقف مانده و از ارائه یک سامانه جامع بازمانده اند:

الف. رویکرد نظری و توصیفی (مبانی و روش شناسی). این دسته از پژوهش ها خود به دو شاخه تقسیم می شوند: گروه نخست، همت خود را مصروف مباحث انتزاعی؛ نظیر «مفهوم شناسی بافت»، «اثبات حجیت سیاق» و «کلیات نقش آن در فهم متن» کرده اند (نمونه را بنگرید در: پاکتچی، ۱۳۹۱؛ و مباحث سنتی در البرهان و الاتقان). گروه دوم نیز به تحلیل روش شناختی و بررسی جایگاه حجیت سیاق در تفاسیر بزرگ (مانند: خادم و مرادی، ۱۳۹۵؛ مختاری و حاج عبدالباقی، ۱۳۹۶) با هدف آشکارسازی ظرفیت های گسترده سیاق (مانند: موسوی و همکاران، ۱۴۰۴) اشتغال داشته اند.

نقد وارد بر این رویکرد آن است که غالباً در سطح «مبانی» یا «توصیف عملکرد دیگران» باقی مانده و سازوکار دقیق «چگونگی» اعمال این مبانی را در قالب یک ابزار عملیاتی برای مفسر صورت بندی نکرده اند. به بیان دیگر، این آثار به مفسر می گویند «باید به بافت توجه کرد»؛ اما نقشه راه دقیقی ارائه نمی دهند که «چگونه» و طی چه مراحل این توجه باید اعمال شود.

ب. رویکرد موردی - پراکنده (اتمیسติก). گروه دیگری از پژوهش ها (مانند: مطالعات میراحمدی و همکاران، ۱۳۹۶؛ و رفیعی و همکاران، ۱۳۹۳)، رویکردی کاربردی اتخاذ کرده اند؛ اما دایره تحلیل خود را به یک واژه خاص (مانند «کتاب») یا یک سوره مشخص محدود نموده اند. اگرچه این تکیه نگاری ها ارزشمندند، فاقد یک «الگوی تعمیم پذیر»

می باشند. این پژوهش ها مجموعه ای از داده های پراکنده را تولید کرده اند که فاقد نخ تسبیح یا یک «مدل جامع» است که بتواند انواع کارکردهای «بافت» را در یک نظام واحد طبقه بندی کند.

خلاصه اصلی و نوآوری پژوهش

نقطه مغفول در میان این دو رویکرد، فقدان پژوهشی است که با عبور از «کلی گویی نظری» و «پراکنده کاری موردی»، به «مدل سازی نظام مند» بپردازد. پژوهش حاضر مدعی است که تفاوت میان مطالعات پیشین با اثر حاضر، تفاوت در «روش تحلیل» است، نه تنها تفاوت در موضوع. این پژوهش برای نخستین بار تلاش می کند تا با استقراء کارکردهای متنوع «بافت» و دسته بندی منطقی آن ها، «الگوی عملیاتی» طراحی کند که فراتر از توصیف صرف، قدرت «تبیین» و «پیش بینی» معنا در موقعیت های مختلف تفسیری را داشته باشد.

۱-۳. معرفی «الگوی سیزده کارکردی بافت»: سطوح چهارگانه و منطق دسته بندی

نوآوری اصلی این مقاله، ارائه مدلی است که با تلفیق اصول کلاسیک علوم قرآنی و چهارچوب های زبان شناسی مدرن (معناشناسی و کاربردشناسی)، کارکردهای متکثر «بافت» را صورت بندی می کند. در این الگو، سیزده کارکرد عملیاتی برای «بافت» شناسایی شده است که بر اساس ماهیت اثرگذاری، در چهار سطح کلان طبقه بندی می شوند.

منطق این دسته بندی بر اساس حرکت از «جزء به کل» و از «ساختار به معنا» طراحی شده است:

یک. سطح معنایی^۱. در این سطح، «بافت» مستقیماً بر دلالت واژگان اثر می گذارد. کارکردهای «تبیین مجمل»، «تعیین محتمل»، «تنوع معنا» و «تأویل تشابهات» در این دسته قرار می گیرند. در اینجا «بافت»، نقش یک فیلتر معنایی را ایفا می کند.

1. Semantic Level.

دو. سطح نحوی - ساختاری^۱. در این سطح، «بافت» بر دامنه شمول و روابط دستوری نظارت دارد. کارکردهای «تخصیص عام»، «تقید مطلق» و «حکم قطعی به نقش دستوری» در این طبقه جای دارند که مرزهای قانون گذاری و گزاره ها را دقیق می کنند.

سه. سطح کاربردشناختی^۲. این سطح ناظر به کشف مراد جدی و نیروی کلام است. کارکردهای «تعیین ظهور صیغه امر» و «کشف مراد واقعی متکلم» در این بخش تحلیل می شوند.

چهار. سطح گفتمانی و انتقادی^۳. این عالی ترین سطح الگوست که «بافت» به عنوان داور نهایی عمل می کند. کارکردهای «نقد و ارزیابی روایات»، «ترجیح آراء مفسران»، «شناخت مکی و مدنی» و «ترجیح قرائات» در این سطح قرار دارند که انسجام کلی متن را تضمین می کنند.

این الگوی سیزده کارکردی چهار سطحی، «بافت» را از جایگاه یک ابزار فرعی، به سطح یک «ماشین تحلیلی» ارتقا می دهد که قادر است پویایی معنا را در تمام لایه های متن رصد کند.

۲. کارکردهای تحلیلی بافت در سطوح خرد و میانی (تحلیل درون متنی)

این بخش به بررسی مکانیسم تأثیرگذاری «بافت» در لایه های درونی متن (از واژه تا جمله) می پردازد. در این سطح، بافت به مثابه یک «فیلتر معنایی» عمل می کند که از میان دلالت های متعدد ممکن، مراد جدی متکلم را متعین می نماید.

۲-۱. دقت بخشی معنایی: تبیین مجمل، تعیین محتمل، تخصیص و تقید

نخستین و پایه ای ترین کارکرد «بافت»، رفع ابهامات ذاتی واژگان و گزاره هاست. الفاظ در وضعیت انتزاعی (خارج از بافت) دارای دامنه ای از معانی اند که «بافت» آن ها را

1. Syntactic Level.
2. Pragmatic Level.
3. Discursive & Critical Level.

دقیق سازی می کند:

الف. تبیین مجمل. یکی از کارکردهای حیاتی «بافت»، «تبیین مجمل» است؛ فرایندی که در آن ابهام ذاتی یک گزاره کلی، توسط بافت های پیرامونی برطرف می شود. مثال کلاسیک این پدیده، فرمان ﴿وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ﴾ (بقره/۴۳) است. این دستور از نظر لغوی تنها بر «برپا داشتن دعا» دلالت دارد و کیفیت، ارکان و زمان بندی آن در خود جمله مسکوت (مجمل) مانده است. در اینجا، بافت زبانی محدود آیه برای رفع ابهام کافی نیست و مفسر ناگزیر به ارجاع به «بافت فرامتنی» است. این بافت، همان سنت قولی و عملی پیامبر اکرم ﷺ است که به عنوان مبین وحی، جزئیات این کلیات را روشن می کند. چنان که زرکشی در بحث «مجمل و مبین» تصریح می کند، سنت در اینجا نقش ضمیمه ای متصل به متن را ایفا می کند که بدون آن، دلالت کلام ناقص می ماند (زرکشی، ۱۴۱۰: ۲/۱۷۶). این پیوند ارگانیک میان متن قرآن و بافت سنت، در آثار قرآن پژوهان معاصر نیز به عنوان قاعده ای بنیادین در فهم متن مقدس مورد تأکید قرار گرفته است (صبحی صالح، ۱۳۷۲: ۲۹۵؛ شاکر، ۱۳۷۶: ۱۲۵؛ العوا، ۱۳۸۲: ۸۸).

علاوه بر بافت برون متنی، از دیگر کارکردهای بنیادین «بافت»، «تفصیل مجمل» از طریق بافت درون متنی است که طی آن، تنوع مصادیق نهفته در یک واژه عام آشکار می شود. برای نمونه، لفظ عام «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (انعام/۱۴۳) در بافت زبانی متصل، به چهار نوع مشخص از دام ها (ضأن، معز، إبل و بقر) تفصیل می یابد. به همین ترتیب، واژه «جَنَّاتٍ» در آیات متعدد (انعام/۱۴۱؛ مؤمنون/۱۹) با ذکر انواع گیاهان و محصولات (نخیل، اعناب، زیتون، رمان) معنایی دقیق تر پیدا می کند. دستیابی به دامنه معنایی کامل یک لفظ، مانند «جَنَّاتٍ»، مستلزم تحلیل بینامتنی و تلفیق بافت های موضوعی مختلف در سراسر قرآن است. این فرایند نشان می دهد که سیاق، به مثابه مهم ترین قرینه، مراد حقیقی متکلم را از دلالت کلی به مصادیق جزئی و معین منتقل می کند. در نتیجه، بدون تحلیل قرائن زبانی و موضوعی در ساختار کلان متن، فهم دقیق معانی و استنباط صحیح احکام ناممکن خواهد بود. این امر ثابت می کند که «بافت»، ابزاری اساسی در هرمنوتیک قرآنی است که

حتی می‌تواند دلالت‌های معنایی جدیدی ایجاد کند (العوا، ۱۳۸۲: ۷۸/۱-۷۷؛ زرکشی، ۱۴۱۰: ۲/۲۳۵).

ب. تعیین محتمل. کارکرد دیگر «بافت»، ترجیح یکی از چند معنای محتمل برای یک واژه مشترک لفظی است؛ فرایندی که در سنت تفسیری از آن با عنوان «تعیین محتمل» یاد می‌شود (شاکر، ۱۳۷۶: ۳۰۰). زبان قرآن، به عنوان یک متن غنی ادبی، حاوی واژگانی است که بیش از یک معنای معتبر دارند. در چنین مواردی، این بافت زبانی یا موقعیتی است که به عنوان قرینه‌ای تعیین‌کننده، یکی از وجوه را بر دیگری ترجیح می‌دهد. نمونه کلاسیک و بسیار مهم این فرایند، واژه «قُرْء» در آیه «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرْءٍ» (بقره/۲۲۸) است. این واژه در زبان عربی به طور هم‌زمان به دو معنای متضاد به کار می‌رود: «طهر» (پاکی) و «حیض» (دوره قاعدگی). این ابهام، به اختلاف نظرهای فقهی جدی در مورد مدت زمان عده انجامیده است. در این معمای تفسیری، مفسران برای ترجیح یک معنا بر دیگری، به «بافت» استناد کرده‌اند؛ برخی با تکیه بر بافت نحوی و عدد «ثَلَاثَةَ»، معنای «طهر» را ترجیح داده‌اند، در حالی که دیگران با استناد به بافت روایی و فرامتنی (احادیث)، معنای «حیض» را برگزیده‌اند (العوا، ۱۳۸۲: ۷۳). این مثال به وضوح نشان می‌دهد که بافت تنها یک ابزار تزینی نیست، بلکه یک مکانیسم کلیدی برای رفع ابهام و رسیدن به یک حکم قطعی در مسائل فقهی و حقوقی است.

ج. تخصیص عام و تقیید مطلق. در چهارچوب مدل تحلیلی این پژوهش، مفاهیم کلیدی اصول فقه؛ مانند «تخصیص عام» و «تقیید مطلق» به عنوان کارکردهای مشخصی از «بافت زبانی محدودکننده» بازتعریف می‌شوند. این دو فرایند، که در آن‌ها دلالت گسترده یک لفظ عام یا مطلق توسط قرائن متصل یا منفصل محدود می‌گردد، قرن‌هاست که سنگ بنای استنباط احکام از قرآن بوده‌اند. این پدیده، که در سنت اصولی توسط اندیشه‌ورانی چون زرکشی (۱۴۱۰: ۶۰-۵۰) به تفصیل بررسی شده، در نگاه زبان‌شناسی مدرن نیز نمونه‌ای بارز از نقش تعیین‌کننده «بافت» در تحدید دامنه معنایی یک گزاره است. برای مثال، عمومیت واژه «مَنْ» در آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ» (نساء/۹۳)، به وسیله

قید متصل «مُتَعَمِّدًا» تخصیص می خورد و حکم را تنها به قاتل عمدی محدود می کند. به همین ترتیب، اطلاق حکم در «أَجَلْتُ لَكُمْ بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ» (مائده/۱) توسط استثنای منفصل در آیات دیگر که گوشت های حرام را برمی شمردند، تقیید می شود. این فرایندهای سنتی نه به عنوان قواعدی مجزا، بلکه به عنوان زیرمجموعه ای از یک کارکرد بافتی نظام مند صورت بندی می شوند؛ امری که قرآن پژوهان معاصر نیز بر اهمیت آن در فهم دقیق متن مقدس تأکید کرده اند (صبحی صالح، ۱۳۷۲: ۳۱۲؛ العوا، ۱۳۸۲: ۹۵).

۲-۲. تحلیل صرفی - نحوی و کاربردشناختی: تعیین ظهور صیغه امر و تعدیل نقش ها

این سطح از تحلیل، نقطه تلاقی «نحو» و «کاربردشناسی» است. پژوهش حاضر نشان می دهد که ساختارهای دستوری همواره دلالت یکسانی ندارند و این «بافت» است که «نیروی کلامی» آن ها را تعیین می کند. پژوهشگران حوزه تفسیر و معناشناسی بر این نکته وفاق دارند که اگرچه دلالت وضعی و تصوری صیغه امر، به صورت اولیه ظهور در «وجوب» و الزام دارد، تعیین مراد جدی و نهایی متکلم، فرایندی است که تنها در پرتو تحلیل «سیاق» و «قرائن» امکان پذیر می گردد (شاگرد، ۱۳۷۶: ۱۲۴-۱۲۸؛ فولادوند، ۱۳۸۰: ۴۹۸). درحقیقت، براساس مبانی اصولی و بلاغی سنتی، صیغه امر تا زمانی که قرینه ای برخلاف نباشد، بر معنای موضوع له خود حمل می شود؛ مانند: «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ» (بقره/۴۳)؛ اما حضور قرائن حالیه و مقالیه می تواند این ظهور اولیه را دگرگون کند و کلام را به سوی معانی ثانویه سوق دهد. این همان نقطه ای است که رویکرد «معناشناسی کاربردی» با مبحث «مقتضای حال» در بلاغت و بحث «حجیت ظواهر» در اصول فقه تلاقی پیدا می کند.

بافت کلام قادر است ساختار دستوری امر را به طیف وسیعی از کارکردهای معنایی متفاوت منتقل کند؛ چنان که گاه با وجود قرائن ترخیصی یا تشویقی، دلالت بر مفاهیم مثبتی همچون «ندب»، «ارشاد» و «اباحه» دارد و گاه در بافتی دیگر، معنای وجوب سلب شده و دلالت به سمت مفاهیم سلبی؛ نظیر «تهدید» (فصلت/۴۰)، «تحقیر» (دخان/۴۹) و یا «تعجیز» (بقره/۲۳) متمایل می شود.

فارغ از این دلالت های بلاغی، شاید بتوان عمیق ترین شکاف میان ساختار صوری و

کارکرد معنایی را در دلالت امر بر «تکوین و ایجاد» مشاهده کرد. آیه «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره/۶۵) نمونه‌ای برجسته از شکاف میان صورت دستوری و کارکرد کاربردشناختی کلام در این زمینه است. اگرچه این گزاره در قالب صیغه امر بیان شده و علی‌الظاهر مخاطب را به انجام کاری فرامی‌خواند، واکاوی بافت موقعیتی و کلامی، تفسیری متفاوت را رقم می‌زند. قرارگیری آیه در سیاق مجازاتِ ناقضان حکم سبت از یک سو، و ماهیت گوینده که دارای اراده تکوینی است از سوی دیگر، نشان می‌دهد که صدور فرمانی برای تغییر ماهیت داوطلبانه انسان‌ها به بوزینه نامعقول است. درواقع، بافت کلام روشن می‌کند که «كُونُوا» در اینجا نه یک امر تشریعی برای قانون‌گذاری، بلکه یک امر تکوینی برای آفرینش است. این تحلیل با نظریه کنش‌های گفتاری جان آستین و جان سرل نیز همخوانی دارد؛ جایی که قرائن بافتی، نیروی کلام را از یک «درخواست» ساده خارج کرده، به یک «کنش اعلامی» تغییر ماهیت می‌دهند. در این گونه از کنش‌ها، فرمان الهی نه برای الزام مخاطب، بلکه برای خلق آنی واقعیت و تغییر وضعیت موجود صادر شده است. بدین سان، توجه به لایه‌های بافتی نشان می‌دهد که فهم نهایی آیه، مستلزم عبور از پوسته ظاهری دستور زبان و درک کارکرد پنهان آن در موقعیت ارتباطی است.

۲-۳. تحلیل گفتمان جمله و قطعه: رفع تعارض و تنوع معنا

در سطح فراتر از واژه، «بافت» وظیفه انسجام بخشی به گزاره‌ها را برعهده دارد. الف. رفع تعارض ظاهری. گاهی تقطیع متن موجب پیدایش معنایی می‌شود که با اصول دینی در تعارض است. در اینجا یکی از کارکردهای بنیادین «بافت»؛ یعنی «تخصیص» به کمک می‌آید تا تعارضات معنایی ظاهری رفع و دلالت عام واژگان محدود شود. نمونه برجسته آن، آیه «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (ماعون/۴) است که در آن، اطلاق واژه «المصلّین» با وعده عذاب («ویل») در تضاد اولیه به نظر می‌رسد. در این ساختار، بافت زبانی لاحق (آیات ۷-۵) به عنوان قرینه‌ای متصل عمل کرده و با توصیفاتی چون «سَاهُونَ» و «يُرَاؤُونَ»، معنای عام را تخصیص می‌زند. بنابراین، «ویل» نه برای مطلق نمازگزاران، بلکه منحصرراً برای گروهی خاص از آنان است که با ویژگی‌های غفلت و ریاکاری وصف

شده‌اند. این فرایند نشان می‌دهد که نادیده گرفتن «بافت»، انسجام موضوعی متن را از بین برده، به استنباطی کاملاً نادرست می‌انجامد (العوا، ۱۳۸۲: ۷۳/۱؛ زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۳۵/۲).

ب. مدیریت تنوع معنایی. یک واژه ممکن است در بافت‌های مختلف قرآن، معانی متفاوتی داشته باشد (وجه و نظائر). واژه «کتاب» نمونه‌ای عالی است که الگوی بافت، معنای آن را در هر سیاق متمایز می‌کند:

در سیاق ﴿الم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ...﴾ (بقره/۲-۱)، اشاره به قرآن کریم دارد.

در سیاق ﴿...كِتَابًا مَّوْفُوتًا﴾ (نساء/۱۰۳)، به معنای «فرض و واجب» است.

در سیاق ﴿...أَفْرَأُ كِتَابَكَ﴾ (اسراء/۱۴)، به معنای «نامه اعمال» است.

توجه نکردن به این تغییرات بافت محور، به خلط مفاهیم و تفاسیر نادرست می‌انجامد.

۳. کارکردهای تحلیلی بافت در سطوح کلان و فرامتنی (تحلیل بینامتنی و انتقادی)

در این سطح، تحلیل از مرزهای جمله و قطعه فراتر رفته، به کلیت سوره و فضای فرهنگی-تاریخی عصر نزول گسترش می‌یابد. اینجا جایی است که «بافت» به عنوان ابزاری برای نقد تاریخی و اعتبارسنجی قرائات عمل می‌کند.

۳-۱. تحلیل گفتمان سوره‌ای: قاب‌بندی معنایی و وحدت موضوعی

فراتر از سطح جمله، «بافت» در مقیاس‌های کلان‌تری عمل می‌کند و کلّ گفتمان‌ها و شبکه‌های فرهنگی را در فرایند تولید معنا درگیر می‌نماید.

یکی از کارکردهای کلان «بافت» که در زبان‌شناسی شناختی با عنوان «قاب‌بندی معنایی»^۱ شناخته می‌شود، ناظر به این اصل است که واژگان نه در خلأ، بلکه در دل ساختارهای دانش‌بنیان و طرح‌واره‌های ذهنی (قاب‌ها) معنا می‌یابند (فیلمور، ۱۹۸۲). در این رویکرد، معنای یک واژه تنها به مصادیق خارجی آن محدود نیست، بلکه شامل پس‌زمینه دانشی و شبکه مفاهیمی است که آن واژه در ذهن فعال می‌کند. اگرچه این نظریه

1. Semantic Framing.

خاستگاهی زبان‌شناختی دارد، از ظرفیت بالایی برای بومی‌سازی در مطالعات قرآنی، به‌ویژه در تحلیل «سیاق سوره» برخوردار است. در این تطبیق بومی، هر سوره به مثابه یک «کلان‌قاب»^۱ عمل می‌کند که با ایجاد یک جو گفتمانی خاص و جهت‌گیری به سوی یک غرض واحد، معنای واژگان کلیدی خود را محدود، تخصیص یا برجسته می‌نماید.

بر این اساس، تحلیلگر «بافت» نمی‌تواند معنای یک واژه را فارغ از «جو حاکم بر سوره» استخراج کند. سوره تنها یک ظرف فیزیکی برای آیات نیست، بلکه یک ساختار معنا ساز است که تعیین می‌کند کدام یک از ابعاد معنایی بالقوه یک واژه، باید در این بافت خاص بالفعل شود. این همان نقطه‌ای است که نظریه مدرن قاب‌بندی با نظریه سنتی «غرض سوره» و «وحدت موضوعی» هم‌افق می‌شود؛ با این تفاوت که قاب‌بندی، ابزار دقیق‌تری برای تبیین مکانیسم شناختی این تأثیرگذاری ارائه می‌دهد.

برای نمونه، واژه کانونی «نور» در قرآن کریم، یک دال ثابت با مدلولی واحد نیست، بلکه معنای آن تحت تأثیر معماری موضوعی (قاب) سوره‌ای که در آن قرار گرفته، دچار تعدیل می‌شود. در سوره نور، آیه محوری نور (آیه ۳۵) در یک قاب گفتمانی متشکل از قوانین اجتماعی، هنجارهای خانوادگی و احکام عفاف محصور شده است. این قاب‌بندی خاص، «نور» را به مثابه «هدایت باطنی و معرفتی» مفهوم‌پردازی می‌کند که زیربنای تشریع و شرط تحقق یک حیات طیبه اجتماعی است. در مقابل، در سوره توبه که قاب حاکم بر آن، «جدال ایدئولوژیک و برائت» است، مفهوم «نور» در آیه ۳۲ («يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ») در تقابل مستقیم با ظلمت کفر قرار گرفته و بر جنبه «حقانیت غالب و اقتدار سیاسی-اجتماعی دین» دلالت می‌کند. بنابراین، سوره به مثابه یک «قاب معنایی»، جنبه‌های متفاوتی از حوزه معنایی گسترده «نور» را متناسب با غرض خود فعال می‌نماید.

۲-۳. تحلیل بینامتنی فرهنگی: اصل «لسان قوم» و رمزگشایی استعارات

دومین سازوکار کلان «بافت»، پدیده‌ای است که در نقد ادبی جدید با عنوان

«بینامتنی»^۱ صورت‌بندی می‌شود (کریستوا، ۱۹۸۰). براساس این نظریه، هیچ متنی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه هر متن لزوماً با شبکه‌ی متون، اشعار و فرهنگ شفاهی پیش از خود وارد گفت‌وگو می‌شود. اگرچه این اصطلاح مدرن است، محتوای آن انطباق دقیقی با یکی از اصول بنیادین علوم قرآنی؛ یعنی اصل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم/۴) دارد. بومی‌سازی نظریه‌ی بینامتنی در مطالعات قرآنی به این معناست که قرآن کریم برای انتقال مفاهیم عالی خود، از «مخزن فرهنگی - زبانی» مخاطبان نخستین (عرب جاهلی) بهره برده است. بنابراین، فهم دقیق برخی عبارات قرآنی، نه با مراجعه صرف به لغت‌نامه، بلکه با شناسایی ارجاعات پنهان متن به استعاره‌ها و ضرب‌المثل‌های رایج در ادبیات آن عصر ممکن می‌شود.

نادیده گرفتن این «بافت فرهنگی-ادبی»، مفسر را در دام ترجمه‌های تحت‌اللفظی و گسست معنایی گرفتار می‌کند. نمونه بارز این ضرورت، تحلیل عبارت «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ» (اسراء/۲۴) است. اگر این عبارت بدون توجه به بافت بینامتنی ترجمه شود، تصویری نامأنوس از «گستردن بال ذلت» ارائه می‌دهد؛ اما با رجوع به حافظه ادبی عرب (به عنوان متن غایب)، درمی‌یابیم که این ترکیب، یک استعاره کنایی رایج و تثبیت شده در فرهنگ آن زمان برای بیان «نهایت شفقت و نرم‌خویی» بوده است؛ تصویری که احتمالاً از رفتار پرنده در پناه دادن جوجه‌ها یا شتر در پایین آوردن گردن برای سواری دادن، وام گرفته شده است. بدین سان، رویکرد بینامتنی به ما یادآوری می‌کند که متن قرآن یک سیستم تعاملی است که برای رمزگشایی کامل، مخاطب را به بازخوانی کدهای فرهنگی و ادبی عصر نزول ارجاع می‌دهد.

۳-۳. کارکردهای انتقادی و گزینشی: نقد روایات، ترجیح تفاسیر و قرائات

شاید مهم‌ترین کارکرد «بافت» در سطح عالی اجتهاد، نقش «داوری» و «پالایش» آن باشد. «بافت» به مثابه یک معیار سنجش عمل می‌کند:

1. Intertextuality.

الف. نقد و ارزیابی روایات با تکیه بر انسجام بافتاری. یکی از کارکردهای انتقادی «بافت»، ایفای نقش به عنوان فیلتری معاشناختی برای سنجش اعتبار روایات تفسیری و اسرائیلیات است (نفیسی، ۱۳۷۹: ۳۷۹-۳۸۰؛ اوسی، ۱۳۸۱: ۲۰۶). در این رویکرد، «بافت موقعیتی درون متنی» (سیاق آیات) به عنوان معیاری برتر نسبت به داده‌های تاریخی برون متنی عمل می‌کند. نمونه بارز این روش شناسی را می‌توان در تحلیل آیه «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى» (طه/۱۲) مشاهده کرد. در حالی که برخی روایات (که ریشه در سنت یهودی و اسرائیلیات دارند)، علت فرمان درآوردن نعلین را مسئله‌ای مادی و فقهی؛ مانند تهیه شدن کفش‌ها از پوست حیوان مرده یا الاغ ذکر کرده‌اند، تحلیل بافت گرایانه (آن گونه که در تفسیر المیزان نیز منعکس شده) نشان می‌دهد که چنین تعلیلی با جو حاکم بر آیات ناسازگار است (طباطبایی، ۱۴/۱۴۱۷: ۱۴۰). استدلال متن محور در اینجا بر این پایه استوار است که فضای گفتمانی آیه، فضای «تکریم»، «تقدیس» و «مواجهه معنوی با امر قدسی» است. بنابراین، حتی اگر داده‌های تاریخی یا توراتی (بافت فرهنگی زمان نزول) چنین جزئیاتی را در حافظه مخاطبان زنده کرده باشند، «ساختار درونی متن قرآن» با گزینش واژگانی نظیر «الْمُقَدَّسِ» و «طَوًى»، دلالت را به سطحی معنوی (لزوم تواضع و خالی کردن ذهن از تعلقات دنیوی) ارتقا داده است. در نتیجه، روایاتی که این انسجام معنایی را با تقلیل مفهوم به یک مسئله مادی (جنس کفش) مخدوش می‌کنند، توسط «بافت زبانی حاکم بر آیه» طرد می‌شوند. این فرایند نشان می‌دهد که در تعارض میان «بافت فرهنگی/تاریخی» و «بافت زبانی/متنی»، اولویت با دلالتی است که انسجام درونی کلام الهی را حفظ کند.

ب. ترجیح آراء مفسران بر یکدیگر. «بافت»، ابزاری تحلیلی برای ارزیابی و ترجیح آراء مفسران بر یکدیگر نیز محسوب می‌شود (اوسی، ۱۳۸۱: ۲۰۷). نمونه برجسته این کارکرد، تأیید نظر آلوسی توسط علامه طباطبایی در تحلیل گفتار حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در سوره شعراء است. آلوسی با تکیه بر سیاق استدلال می‌کند که جایگاه میانی جمله «فَأَرْسَلْ» (درخواست رسالت برای هارون) اهمیت معنایی دارد. علامه طباطبایی این تحلیل

ساختاری را چنین تشریح می‌کند: اگر این درخواست تنها بهانه‌ای برای تعلل بود، منطقاً می‌بایست در انتهای کلام و پس از همه دلایل ذکر می‌شد؛ اما قرارگیری آن پیش از جمله «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ» (شعراء/۱۴) نشان می‌دهد که این درخواست، یک پیشنهاد راهبردی برای غلبه بر موانع پیشین (مانند لکنت زبان) است، نه فرار از مسئولیت. این ترتیب نحوی-معنایی، ماهیت درخواست را از «تعلل» به یک «راهکار فعالانه» تغییر می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۵۹/۱۵). بنابراین، علامه با استناد به منطق حاکم بر بافت کلام، دیدگاه آلوسی را بر دیگر تفاسیر ترجیح می‌دهد. این نمونه نشان می‌دهد که تحلیل دقیق ساختار «بافت»، به مثابه ابزاری برای داوری علمی میان دیدگاه‌های تفسیری رقیب عمل می‌کند.

ج. شناخت آیات مکی و مدنی و ترجیح قرائات. یکی از کارکردهای مهم بافت‌شناسی قرآن، استفاده از «سیاق» به عنوان یک اصل تفسیری برای تشخیص مکی یا مدنی بودن آیات است. بر این اساس، مفسران با تحلیل ویژگی‌های سبکی و مضمونی یک آیه یا سوره، آن را به دوره تاریخی متناسب با آن نسبت می‌دهند (أوسی، ۱۳۸۱: ۲۰۸). این رویکرد بر این فرض استوار است که لحن، واژگان و محتوای آیات، بازتابی مستقیم از شرایط اجتماعی، سیاسی و دینی دو دوره نزول است: آیاتی که در سیاق جدال با مشرکان، تأکید بر اصول بنیادین توحید، نبوت و معاد، انذار از عذاب، و با لحنی کوبنده و موجز نازل شده‌اند، ماهیت مکی دارند و آیاتی که در سیاق تشریع احکام اجتماعی، حقوقی و عبادی (مانند جهاد، ارث و روزه)، تعامل یا مجادله با اهل کتاب (یهود و نصاری)، و پرداختن به مسئله منافقان قرار دارند، به وضوح مدنی می‌باشند. بنابراین، تحلیل سیاق به مفسر این امکان را می‌دهد که با ابزاری درون‌متنی، هویت تاریخی آیات را شناسایی کرده، آن‌ها را در بستر صحیح خود تفسیر کند.

یکی دیگر از کارکردهای دقیق «بافت»، نقش آن به عنوان معیاری برای ترجیح میان وجوه مختلف قرائات قرآنی است. نمونه آن، تحلیل علامه طباطبایی از آیه ۲۱۴ سوره بقره و داوری ایشان میان دو قرائت «يَقُولُ» (به نصب) و «يَقُولُ» (به رفع) است. ایشان قرائت

منصوب که کلام رسول را «غایت» و هدف سختی‌ها می‌داند، کمتر با سیاق توصیف شدت مصائب سازگار می‌بیند. درمقابل، قرائت مرفوع را ترجیح می‌دهد؛ زیرا این قرائت، آن کلام را «حکایت حال» و نتیجه طبیعی آن اضطراب معرفی می‌کند که با فضای کلی آیه همخوان تر است. بدین ترتیب، سیاق به مثابه ابزاری برای گزینش قرائتی عمل می‌کند که قدرت توصیفی و انسجام درونی متن را به بهترین شکل تقویت نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/ ۲۱۴؛ اوسی، ۱۳۸۱: ۲۰۸).

۴. اعتبارسنجی الگو و یکپارچه‌سازی کارکردها

۴-۱. یکپارچه‌سازی سطوح تحلیل

الگوی سیزده کارکردی نشان می‌دهد که بافت در قرآن به صورت جزیره‌ای عمل نمی‌کند، بلکه یک سیستم یک پارچه است. هر چهار سطح (معنایی، نحوی، کاربردشناختی و گفتمانی) به صورت هم‌زمان فعال‌اند؛ برای مثال، در فهم یک آیه، هم‌زمان باید ابهام‌واژگان را با «بافت هم‌نشینی» رفع کرد (سطح ۱)، نیروی کلام (امر/نهی) را با «بافت موقعیت» تشخیص داد (سطح ۲) و انسجام آن با کلّ سوره را سنجید (سطح ۳). درنهایت، باید پیام حاصل را با «بافت کلان» (مانند سنت‌های الهی ثابت، مقاصد الشریعه، یا کلّ قرآن به عنوان یک واحد پیوسته) سنجید تا قرائتی ارائه شود که با نظام معنایی حاکم بر قرآن و اصول بنیادین دینی در تضاد نباشد (مثلاً ردّ تفسیری که با اصل عدالت یا توحید ناسازگار است، حتی اگر از نظر لغوی ممکن باشد).

۴-۲. نقش الگو در کشف مراد متکلم

هدف نهایی تفسیر، کشف «مراد جدی» متکلم است. این پژوهش نشان داد که بدون لحاظ کردن شبکه درهم‌تنیده «بافت»، مفسر تنها به «معنای وضعی» الفاظ دست می‌یابد، نه مقصود گوینده. کارکردهایی نظیر «کشف مراد واقعی» و «تأویل متشابهات» تضمین می‌کنند که تفسیر از حدس و گمان فاصله گرفته، به روشمندی نزدیک شود.

اساسی‌ترین کارکرد «بافت»، گذار از دلالت ظاهری به «مراد واقعی متکلم» از طریق

نگرش سیستمی به متن قرآن است؛ امری که بر هماهنگی مدلول آیات تأکید دارد (زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۳۵/۲). این نگرش، کارکرد سه گانه ای را برای «بافت» تعریف می کند: ۱. استیفای معانی مقصود، ۲. محدودسازی منطقی دامنه تأویلات، ۳. تأیید و تقویت تأویل صحیح. این رویکرد، قرآن را به مثابه یک «کلّ ارگانیکی» می نگرد که مقاصد آن تنها در پرتو تحلیل یکپارچه و توجه به پیوندهای درونی آیات قابل دستیابی است. نادیده گرفتن این اصل و روی آوردن به نگرش های جزئی نگر و تک بُعدی، بزرگ ترین آفت در فهم قرآن محسوب می شود. این آفت روش شناختی، ریشه تاریخی بسیاری از برداشت های نادرست، انحرافات عملی و پیدایش مذاهب کلامی ناصواب بوده است. از این رو، توجه به پیوند ارگانیکی آیات در هر سوره و فضای عمومی حاکم بر کلام، مبنای فهم صحیح و نظام مند است (سعیدی روشن، ۱۳۷۹: ۲۶۴). بنابراین، هرگونه استنتاج از آیات که بافت کلان و خرد آن را نادیده بگیرد، فاقد اعتبار و زمینه ساز انحراف از مقصود الهی خواهد بود.

۳-۴. جایگاه الگو در روش شناسی تفسیر

این الگو اثبات می کند که «بافت» یک قرینه فرعی در کنار دیگر قرائن نیست، بلکه «بستر» فهم است. همان طور که مفسران بزرگی چون علامه طباطبایی (در روش تفسیر قرآن به قرآن) نشان داده اند، «سیاق» مطمئن ترین راه برای عبور از پیش فرض های ذهنی مفسر و رسیدن به افق معنایی متن است (رجبی، ۱۳۸۳: ۹۴-۹۶).

نتیجه گیری

پژوهش حاضر در پاسخ به یک خلأ روش شناختی بنیادین در مطالعات قرآنی، یعنی فقدان یک چهارچوب نظام مند برای تحلیل کارکردهای دقیق «بافت» در فرایند تولید و تحدید معنا، به طراحی و اعتبارسنجی «الگوی سیزده کارکردی بافت» در چهار سطح پرداخت. این مقاله نشان داد که مفهوم «بافت» و «سیاق»، فراتر از یک ابزار کمکی شهودی، یک ماتریس تحلیلی چندوجهی است که معنا در تمام سطوح زبانی، از واژه تا گفتمان، در بستر آن شکل می گیرد و متعین می شود. با توجه به نتایج حاصل از

اعتبارسنجی مدل از طریق مصادیق متعدد قرآنی، کوشش شد نشان داده شود که این الگو توانایی تبیین «پویایی شناسی معنایی» را در چهار حوزه کلان داراست:

۱. **حوزه معنایی:** «بافت» با رفع ابهام از واژگان چندمعنا (مانند «کتاب» و «آیه»)، تعیین مصداق دقیق واژه براساس هم‌نشینی (مانند «الجمل» به معنای طناب)، و ترسیم میدان‌های معنایی (مانند «ظلم»)، دلالت‌های بالقوه را به معنای بالفعل و مراد متکلم تبدیل می‌کند.

۲. **حوزه نحوی:** «بافت» از طریق تخصیص عام (مانند «مَنْ»)، تقيید مطلق (مانند «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ»)، و تبیین ساختارهای پیچیده، دامنه شمول احکام و گزاره‌ها را مشخص و دقیق می‌نماید.

۳. **حوزه کاربردشناختی:** این پژوهش با تمرکز بر «فعل امر» و «صیغ مبالغه»، نشان داد که نیروی کلامی یک گزاره، محصول مستقیم «بافت» است. یک ساختار امری واحد می‌تواند بسته به «بافت»، کارکردهای متفاوتی از وجوب و ندب گرفته تا تحقیر، تهدید و حتی تکوین («كُنْ فَيَكُونُ» انعام/۷۳) داشته باشد.

۴. **حوزه گفتمانی:** در بالاترین سطح، «بافت» از طریق چهارچوب‌بندی معنایی بر اساس معماری سوره (مانند «نور»)، فعال‌سازی بینامتنی فرهنگی (مانند «خَفُضَ الْجَنَاحِ»)، و حل تعارضات ظاهری (مانند «الْمُصَلِّينَ»)، انسجام کلی متن را تضمین می‌کند.

مهم‌ترین دستاورد این الگو، صورت‌بندی قاعده‌مند اصلی است که علمای بزرگ تفسیر بر آن تأکید داشته‌اند. «بافت»، ضابطه روش شناختی برای کشف «مراد واقعی متکلم»، محدودسازی تأویلات بی‌ضابطه، و صیانت از فهم قرآن در برابر آفت نگرش‌های جزئی‌نگر و ذوقی است. اوج این کارکرد در اصل هرمنوتیکی بنیادین قرآن؛ یعنی «ارجاع متشابه به محکم» (بنگرید به: آل عمران/۷) تجلی می‌یابد که خود یک فرایند بافت‌گرایانه برای رسیدن به تأویل صحیح است. درنهایت، این پژوهش با پیوند دادن اصول کلاسیک علوم قرآنی و نظریات زبان‌شناسی مدرن، «الگوی سیزده کارکردی» را نه به عنوان جایگزین،

بلکه به عنوان ابزاری تحلیلی برای نظام مند ساختن و تعمیق همان اصولی معرفی می‌کند که مفسران بزرگ همواره بر آن پای فشرده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اوسی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه سید حسین میرجلیلی، چاپ و نشر بین‌الملل، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۳. پاکتچی، احمد، معناشناسی بافت‌گر، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۴. ترکاشوند، فرشید و نسرين ناگهی، «تحلیل مقایسه‌ای سازوکار قرینه و بافت زبانی در فهم متن»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۹۲ ش، ص ۵۵-۷۰.
۵. حکیم، سید محمدباقر، علوم القرآن، مجمع الفکر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.
۶. خادم، مریم و آرزو مرادی، «مقایسه تطبیقی کاربریست سیاق در تفسیر المیزان و المنار»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث، دوره سوم، شماره ۶، ۱۳۹۵ ش، ص ۱۰۴-۸۳.
۷. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳ ش.
۸. رفیعی، علی؛ سید حسین سیدی و حسین ناظری، «تحلیل معناشناختی توصیفی واژه "بَر" در قرآن»، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش، شماره ۱، ص ۲۳-۴۶.
۹. زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. سعیدی روشن، محمدباقر، علوم قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، قم، ۱۳۷۹ ش.
۱۱. سیدی، سید حسین، «تغییر معنایی در واژگان قرآن؛ بررسی رابطه بینامتنی قرآن با شعر جاهلی»، پژوهش‌های قرآنی، دوره بیستم، شماره ۷۴، ۱۳۹۴ ش، ص ۳۰-۴۹.
۱۲. شاکر، محمدکاظم، روش‌های تأویل قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، منشورات الرضی، قم، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. صفوی، کورش، درآمدی بر معناشناسی، انتشارات سوره مهر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ش.
۱۵. صلح جو، علی، گفتمان و ترجمه، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. عبدالبدیع، لطفی، التركيب اللغوي للأدب، دار المریخ للنشر، ریاض، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. عمر، احمد مختار، علم الدلالة، مكتبة لسان العرب، قاهره، ۱۹۹۸ م.

۱۹. العوا، سلوی محمد، *بررسی زبان‌شناختی وجوه و نظایر در قرآن کریم*، ترجمه سید حسین سیدی، به نشر، مشهد، ۱۳۸۲ ش.
۲۰. فولادوند، محمد مهدی (مترجم)، *قرآن کریم*، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۱. مختاری، قاسم و معصومه حاج عبدالباقی، «روش‌شناسی علامه طباطبایی در مواجهه با چالش‌های تفسیری سیاق»، *پژوهش‌های تفسیر تطبیقی*، دوره سوم، شماره ۶، ۱۳۹۶ ش، ص ۱۰۵-۱۲۶.
۲۲. مطوری، علی و هدیه مسعودی صدر، «بافت موقعیت و نقش آن در ترجمه قرآن»، *فصلنامه مطالعات قرآنی*، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۹۵ ش، ص ۹-۲۸.
۲۳. موسوی، سید رضا؛ حسین نوروزی؛ مهدی افچنگی و محمد علی خالدیان، «تحلیل نوآوری‌های روش‌شناختی عبدالاعلی سبزواری در تفسیر *مواهب الرحمن*: رویکرد سیاق محور»، *پژوهشنامه نقد آراء تفسیری*، شماره ۱۱ (۶)، ۱۴۰۴ ش، ص ۱۹۹-۲۲۰.
۲۴. میراحمدی، عبدالله؛ غلامعلی راد و امید مریوانی، «معناشناسی «کتاب» در قرآن کریم با تکیه بر تحلیل هم‌نشینی و بافت»، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، دوره ششم، شماره ۱۱، ۱۳۹۶ ش، ص ۸۴-۶۵.
۲۵. نفیسی، شادی، *عقل‌گرایی در تفاسیر قرن چهاردهم*، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹ ش.
26. Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. In *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 111-137). Seoul: Hanshin Publishing Co.
27. Kristeva, J. (1980). *Desire in Language: A Semiotic Approach to Literature and Art*. (T. Gora, A. Jardine, & L. S. Roudiez, Trans.). New York: Columbia University Press.